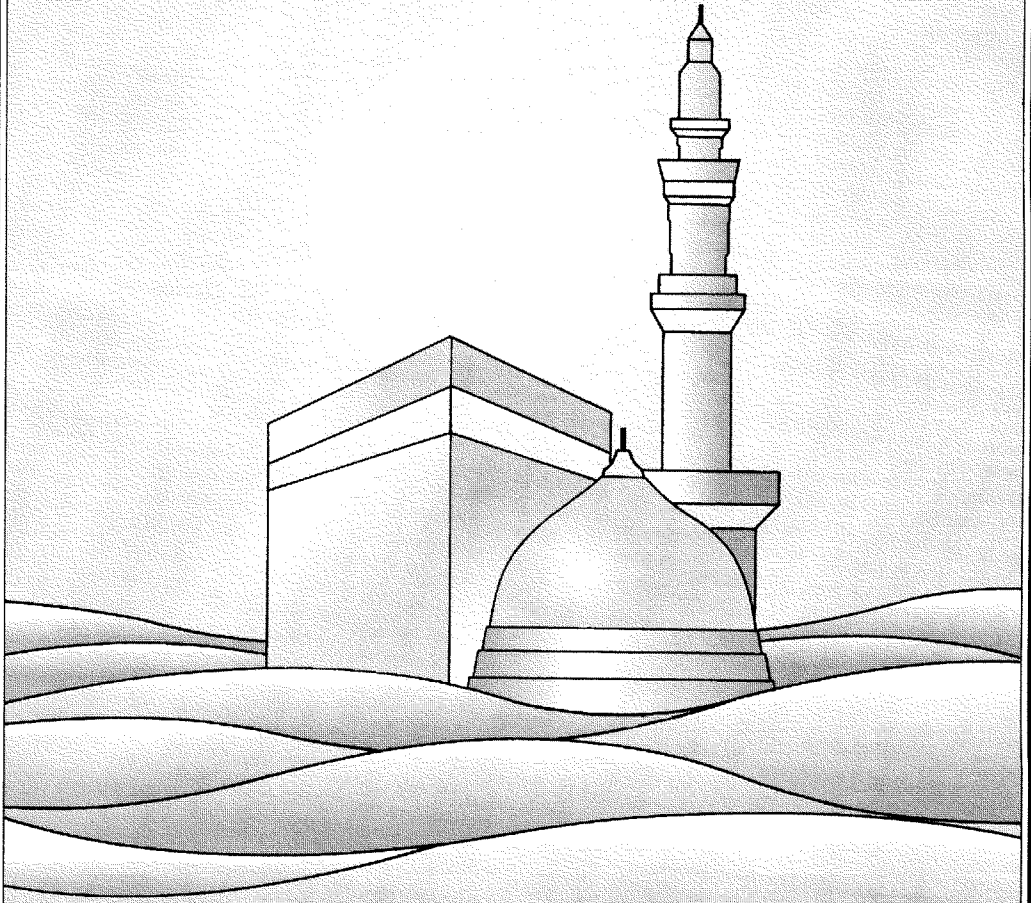


ازنگا سے دیکر





المشاهد المشرفه

والوفائيون

شیخ محمد علی سنقری حائری / رضا مختاری

فاطمه بنت اسد والده امیر المؤمنین، و قبور
بسیاری از صحابه و تابعین.

و آیا به چه چیز تمسک کردند از
خراب کردن این قباب طاهره؟! اگر مقصود
خرابی ضریح و قبور بود، خراب کردن
قُباب چرا و به چه وجه؟ اینها که اصلاً
مربوط به این مقصود نبود؛ زیرا که آنها
ظلال و سایه افکن و محل آسایش
نماز گزاران و زواران و صار دین و واردین
است از صدمه آفتاب و باران و گرما و سرما
در زمستان و تابستان؛ چنانچه معلقات و
چراغها برای تلاوت کنندگان قرآن، و لوازم
آسایش آنها و حلی و حلل لایقه به آن مثل
حلیه کعبه از شعائر اسلامی است در مقابل
اغیار کفار و اجانب ملل، و از صدر اسلام

[ذکر قبایی که این جماعت خراب
کرده اند]

آیا چه جواب گویند این خوارج، از
خراب کردن بقاع متبرکه و قُباب و قبور و
مشاهد مشرفه در حرمین، از بزرگان دین و
ائمه مسلمین و حمله وحی و رسالت و اجر
نسبوت حضرت ختمی مرتبت، و هتک
حرمت آن حضرت، مثل قبه که مشتمل
است بر ضریح فاطمه زهرا و امام
زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق، و قبر ابراهیم فرزند رسول خدا و
قبه عبدالله والد ماجد آن حضرت، و
حمزه، عم آن سرور و عقیل و اسماعیل ابن
الامام جعفر الصادق و بیت الاحزان و قبه
زوجات و عمه های آن حضرت و قبه



و پوشیده بوده؟ حاشا ثم حاشا، کلاً ثم کلاً. واضح است که این سیره مستمره قویّه، اقوی از اجماع است. صحاح عامه و روایات متظافره صحیحه از کتب سنت و جماعت در توسل و تبرک به منبر پیغمبر ﷺ و قبر مطهر آن سرور بسیار است. مگر نه ابو جعفر منصور دوانیقی، خلیفه عباسی، چون از امام مالک سؤال کرد که آیا روی به قبله کنم و خدا را بخوانم در هنگام دعا، یا آن که روی به قبر مطهر پیغمبر ﷺ کنم؟ امام در جواب گفت:

«یا ابا عبدالله و لم تصرف وجهك عنه وهو وسيلتك ووسيلة أبيك آدم؟»^۲
 «چرا روی خود از این قبر بگردانی و حال آن که این بزرگوار است و وسیله تو، به خدا و وسیله نجات پدر تو، آدم ابوالبشر.»

مگر نه عمر بن خطاب اول کسی بود که قبه پیغمبر ﷺ را با خشت بست، پس از آن هر یک از خلفا تعمیرات لایقه کردند؟ آیا مقصود آنها تعظیم شعائر بود یا عبادت قبر بود. مگر نه در تمام اقطار عالم، ملتین در هر عصری حفظ آثار قبور انبیا و اولیای صالحین می کرده اند؟

قطع نظر از این که این گونه تعظیم و تشیید، نسبت به این قبور مقدسه، از ضروریات دین اسلام است، بلکه احترام

تاکنون در هر دوره این بنا و آثار محفوظ، و این شکوه اسلامی از آن دوره ها در [هر] عصری معمول بود پس تعرض به قبه و طاق و حرم و رواق، عین طغیان و شقاق، و صریح در خصومت و کفر و نفاق، و محاربه با حضرت خاتم النبیین و معارضه با رب العالمین است؛ «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً»^۱ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً»^۱

[سیره مستمره اسلامیة بر حفظ

بقاع]

مگر نه سیره مسلمین بعد از رسول خدا از زمان ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین تا خلفای امویین و تا عباسیین الی یومنا هذا از علما و صلحا و فقهای صحابه و تابعین و سلاطین مسلمین با کمال تصلب در دین و قدرت و قوت و تمکین سلطنت، پیوسته بنای همه در هر عصر و دهر و دوره بر تعظیم و تشریف و تشیید و تعمیر این قبور و قباب، و نماز در آنها و تلاوت قرآن و عبادات و طلب حوایج و استشفاعات بوده؟

آیا امروز این یک مشت عرب بربری بیابانی بر چیزی مطلع شدند که در تمام قرون سالفه بر این گونه رجال عالم، مخفی

عمومات آیات و احادیث و صریح عقل، مجال تأمل نیست، به شرط آن‌که ذهن، خالی از شبهه باشد و ممحّض برای طلب حق باشد، و الاّ قرآن بر غیر اینان اثر نکند. قال الله تبارك وتعالى:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۳

[آیات دالّه این مقام]

از جمله آیات است همین آیه مبارکه «نور» مذکور در عنوان این رساله به تقریب سابق، و نصّ تفسیر عامه، بر این‌که مراد از «بیوت» در آیه، بیوت معنویّه است. و چون ابوبکر در محضر پیغمبر سؤال از معنی آن «بیوت» نمود، رسول اکرم اشاره به خانه علی و فاطمه نمود و فرمود به این‌که «این خانه از افاضل آن بیوت است».

و از آن جمله است کریمه: ﴿... وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۴ تعظیم شعائر را خدای تعالی از صفات متقین یاد فرموده، و تفسیر شده «شعار» به معالم دین از عبادات. و آیاتی که نصب شده است به معارف الهی. و بالجمله، هر چه طریق الی الله و مشعر به جناب احدیّت و معرفات و اشاره کننده به سوی آن حضرت

نوع قبور مؤمنین و زیارت آنها از سنن خاتم النبیین و سیره عادت آن حضرت بود. و بالجمله: احترام نوع قبور، ضروری همه ادیان و ملیّین عالم است. بلکه فطری بشر است زیارت قبور مردگان و تعاهد مزار ایشان. و حال آن‌که ثبوت حیات مستقرّه شهدا به صریح آیات قرآن مجید و حدیث معروف نبوی در وجوب احترام مؤمن میتاً مثل وجوب احترام او حیّاً [است].

و احادیث نبویّه در آداب وارده و مستحبات مأثوره در باب جنائز به وجوب احترام جنازه هر مسلمانی و تکفین و تدفین و تطیب و تحنيط و تشییع جنازه، و رفق با او و لزوم احترامات او و حرمت جسارت او به جنایت و مثله و اهانت و آنچه منافی احترامات او است. چه نسبت به جنازه مسلمان، و چه نسبت به قبر او. و اخبار در کراهت نشستن بر قبر و لگد کردن آن به قصد اهانت، همه آنها در سنت مقدسه، مأثور و واضح و لایح است، چنانچه از آن جمله است حدیث شریف مروی از رسول خدا که فرمود: «مَنْ وَطِئَ قَبْرًا فَكَأَنَّمَا وَطِئَ جَمْرًا».

و بالجمله امر به رفع و تعظیم و تشیید این قبور مقدسه و مشاهد مشرفه از

است، چنانچه یکی از مصادیق شعائر، شتر قربانی و هدی حاج است در مکه، که فرمود:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^۵ پس به «مِن» تبعیضیه، شرح داد که یکی از شعائر الهیه «بَدَنَهُ»، یعنی شتر قربانی و هدی حاج به حج قرآن است، و آن تکلیف کسی است که شانزده فرسخ از اطراف مکه و حرم به حج بیت الله بیاید، که پس از عقد نیت احرام، با حربه، کوهان آن شتر را از جانب راست آن بشکافد و خونین نماید، و این را اشعار گویند. آن گاه نعلی را که در آن نماز بجا آورده باشد به دو طرف گردن آن حیوان قلاده وار معلق و بیاویزد. و این را تقلید گویند. پس «لبیک» گویان به طرف کعبه و حرم روانه گردد.

خصوص قربانی، یا به مناسک حج، تفسیر به رأی و بلادلیل است. اگر گویند: دلیل بر اراده خصوص، مستفاد از کلمه «جعلنا» است، یعنی باید شعائر، منصوص و مجعول باشد در شعاریت. جواب گوئیم: در جمیع شعائر، تمسک به اطلاق لفظ کافی است.

پس چون دانستی که این یکی از شعائر الهیه است، خواهی دانست که غلط است تفسیر «شعائر» به خصوص بدنه، یا به مناسک حج فقط؛ و اعظم شعائر بنا بر این تفسیر، این بقاع متبرکه و مشاهد و قبای حَمَلَةُ و حِی و رسالت است که معرفات الی الله؛ حضور و زیارتشان موجب تذکر مزور و اقرب طرق است به خدای تعالی. پس تفسیر مذکور در معنی «شعار» با «باء» تبعیضیه و جمع منتهی الجموع، نص است در اراده این معنی، پس تفسیر عامه، به

و اما این آیه و خصوص بدنه، جهت مجعولیت او این است که چون شتر هدی، با قطع نظر از این خصوصیت حج، با شعار و تقلید، شعاریت نداشت، لاجرم بعد از این، لحاظ نسکیت او از حج قارن، کلمه «جعلنا» معرف و مبین شعاریت او است و در غیر او محتاج به تعریف نیست. مثل حلی و حلال و زینت حرم و مشاهد و معلقات آن، که ظاهر در شعاریت است.

مگر نه وقتی که عمر امر کرده گرفتن حلی و حلال از کعبه به جهت صرف و انفاق آن در مجاهدین و عسکر اسلامی، امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود جایز نیست؛ زیرا که رسول خدا اموال را قسمت کرد بر فقرا در حالی که آن روز زر و زیور و حله کعبه موجود بود، و رسول خدا متعرض آن نشد، پس خلاف آن حضرت نباید نمود. عمر گفت: «لولاك لأفترضنا»،^۶ پس آنها را به حال خود گذارده دیگر

متعرض نشد. پس معلوم شد که ضرایح و قباب عالیه مشاهد انبیا و اوصیا و امامان، و زیور و حلّی و حلل آنها که شعائرت دارد، لازم و تصرفش حرام است.

و از آن جمله کریمه ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾^۷ است. حرام و حرّمات چیزهایی است که حق تعالی منع فرموده است. هتک و یا تعرض به آن را بر وجهی که سزاوار نیست، تعظیماً و اجلاً و تکریماً له و لأمر الله و نهیه. مثل «مشعر الحرام» و «مسجد الحرام» و «بیت الحرام» و «بلد الحرام» و «اشهر الحرام»، که همه اینها به اعتبار وجوب رعایت تعظیم آنها و حرمت هتک آنها است. عقد احرام حج، التزام به تروک و اتیان به واجبات او است. و در حدیث مروی به سند معتبر از حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است که فرمود: «نَحْنُ حُرْمَاتُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ». و در مروی از صدوق از حضرت صادق علیه السلام، فرمود: «ان لله عزّوجلّ حُرْمَاتٍ ثَلَاثَ لَيْسَ مِثْلَهُنَّ شَيْءٌ: كِتَابُهُ وَهُوَ حِكْمَتُهُ وَنُورُهُ، وَبَيْتُهُ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلنَّاسِ، وَعَتْرَةٌ نَبِيِّكُمْ»^۸ الخبر.

پس تفسیر «حرّمات الله» به خصوص مناسک حج، تفسیر به رأی است و قرینه اتصال، زیاده بر تعیین یکی از

مصادیق آن را متکفل نیست.

و از آن جمله آیات است کریمه ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾^۹ «وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»^{۱۰} به تقریب آن که «آیت» به معنی علامت و آیات معرفت و شواهد الهیه است، و چون قدم گاه خلیل، به سبب نسبتش به خلیل و آیت از پروردگار جلیل بود، شریف و محترم و نمازگاه و مصلی گردید. لاجرم بقاع اوصیا و خلفا و حجج الهیه، اعظم آیات و اشرف بیّنات است.

و از آن جمله است آیه [سوره] کهف: قال ﴿الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّهُمْ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً﴾^{۱۱} در تفسیر جلالین و کشاف است:

﴿الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّهُمْ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً﴾ يَصَلِّي فِيهِ الْمُسْلِمِينَ وَيَتَبَرَّكُونَ بِمَكَانِهِمْ، وَفَعَلَ ذَلِكَ عَلَىٰ بَابِ الْكُهْفِ.^{۱۲}

صریح است در این که قبور صالحین، محترم و معبد است و مسجدیت دارد، پس در وجوب رفع و تعظیم آن شبهه نیست.

و از آن جمله؛ حدیث طویلی است که امام فخر رازی در تفسیر کبیر، ذیل آیه «مودّت» از زمخشری در کشاف از رسول



وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَعْنَنَ قَلْبِي
ولكن حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

اروایت ابو الهیاج و مناقشات آن

و اما روایت ابو الهیاج: در صحیح مسلم از امیر المؤمنین علیه السلام که به آن تمسک کرده اند و هابیین در خراب کردن بقاع و مشاهد، و علمای مدینه هم از ترس سیطره آنها امضاء آن نمودند، غافل از آن که مأخوذند به این حکم و امضاء، و این مورد جای تفتیه نیست. و روایت این است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، امر کرد مرا و فرمود: «لَا تَدْعُ تَمَثَالاً إِلَّا طَمَسْتَهُ، وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»،^{۱۴} یعنی مگذار مجسمه ای را مگر آن که محوش کن، و نه قبر مشرفی را مگر آن که آن را مساوی کن. پس گوییم این روایت از وجوهی استدلال به آن باطل است.

اولاً: منع می کنیم صحت روایت را و معلوم نیست هر روایتی که در صحیح مسلم است، صحت آن و جواز عمل بر آن؛ و الا هرج و مرج لازم می آید، چنانچه از رجوع به آن واضح است.

و ثانیاً: این روایت از متفردات سنت و جماعت است.

و ثالثاً: مخالف کتاب و سنت و سیره

خدا صلی الله علیه و آله، در ضمن حدیث طویلی روایت کرد که فرمود:

«أَلَا مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارًا لِمَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ»^{۱۳}

پس چون دوست دار محمد و آل محمد، به حکم این حدیث قبرش مزار ملائکه باشد، به طریق اولویت بقاع متبرکه و مشاهد و قبور طاهره خودشان، مطاف و مزار آن ملائکه باشد. و البته احتیاج ما در تحصیل فیوضات توفیقیه از آن مشاهد متبرکه به مراتب بیشتر است از آن ملائکه معصومین و سَدَنَه مَقْرَبِينَ.

و ایضاً مزار بودن قبور مؤمنین با این حدیث کافی است در منع و هابیین.

و یا عجبا! تشریف قبور انبیا و صلحا و ائمه هدی به اعتبار اضافه آنها به صاحبان آن و مقبورین در آن مکان است، چنانچه تعظیم و رفع آن، تعظیم امر پروردگار منان است. حَبِّ محبوب خدا، حَبِّ خدا است. تقبیل حجرالأسود و استلام آن و تمسک به حرم، تمسک به صاحب حرم است:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي

أَقْبَلْ ذَا الْجِدَارِ وَذَا الْجِدَارَا

و مستمره قویه، بلکه فطرت سلیمه نوع بشر است؛ چنانچه گذشت.

و رابعاً: مناقض و معارض است با احادیثی که در صحیح مسلم و بخاری، بعد از این حدیث روایت شده؛ چنانچه مثلاً بابی مستقلاً برای دعاها و اعمال وارده در زیارت قبور و ثواب آن وارد است، و هم مخالف است با عمل رسول خدا و خروج آن حضرت به زیارت قبور شهدا. و همچنین بابی مستقل در این که رسول خدا از پروردگار خود اجازه خواست که به زیارت مادر خود رود، و مشتمل است بر چهار حدیث، اگرچه موافق اصول امامیه نیست. زیرا که اصلاّب و ارحام، آباء و أمّهات آن حضرت، طیب و طاهر و آلوده به شرک نبود، بلکه مقدس بود، مگر بر اصول عامه که جایز و روا دانند آن را.

و بالجمله؛ نیز معارض است با حدیث دیگر در صحاح، که از آن حضرت روایت شده که از آن جمله فرمود: «وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، أَلَا فزوروها»، اعلان داد و امر نمود به زیارت قبور.

چه گمان می کنی؛ پیغمبری که منعت است به آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^{۱۵} آیا به تناقض و جزاف سخن کند! یا به هوی و مشتتهیات

نفس تکلم نماید؟! یک جا امر کند به خراب کردن قبور، و یک جا امر کند به زیارت قبور؟!

یا آن که امر کند به خراب کردن آنها، آن گاه خودش به زیارت آنها بشتابد، و اعمال و ادعیه و آدابی برای زیارتشان مقرر فرماید؟!

اگر گویند: بنابر این حدیث ابوالهیاج با ابواب اعمال و آداب زیارت و احادیث آن باب معارض و مزاحم باشد، و به قاعده اصول، لا اقل احتیاج افتد به اعمال قاعده «تعادل و تراجیح» و جمع و توفیق و حمل ظاهر بر اظهر، و عام بر خاص، و مطلق بر مقید؛ جواب گوئیم: هیئات! اصلاً و ابداً این حدیث مربوط نیست با مدعای این جماعت در خراب کردن و مساوی کردن قبور؛ زیرا که «تسویه» عبارت است از تسطیح و تعدیل چیزی در مقابل تحدیب و تسنیم و تعمیر. پس معنی «لَا تَدْعُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» این است که: وامگذار قبر مستمی را. و مراد از مستم، بلند بودن به طور سنم شتر و تیزی او است. و مراد از «سَوَّيْتَهُ» تسطیح و تعدیل و به اصطلاح، پهن نمودن روی قبر است، نه مساوات با زمین. زیرا که مصدر «سَوَّى»، «تسویه» است، که به معنی تعدیل و پهن نمودن



هم با امامیه موافق‌اند. حتی آن‌که شارح «قسطلانی» از «صحیح مسلم» روایت ابوالهیاج را برای این معنی شاهد آورده، و در مذاهب اربعه، شافعی نیز با امامیه موافق است، و تسطیح را افضل داند از تسنیم. و استدلال هم به عمل رسول خدا نموده‌اند که قبر فرزندش ابراهیم را مسطح نمود. رجوع کن به کلمات شافعیّه، و کلام شارح قسطلانی. و ظهور لفظی همین روایت که حجّتی است بر خوارج، واضح و گواهی است آشکارا و لایح. و با این ظهور، کجا و کی مجال و نوبت می‌رسد به معارضه و تراحم و جمع و توفیق؟

و بعد از این گوئیم: بر فرض این‌که «سوئته» به معنی «ساوئته بالأرض» هم باشد، باز هم مربوط به مراد ما نیست؛ زیرا که دلالت کند بر مذمت یهود و نصاری و اهل مملکت حبشه که قبرهای صلحای خود را به هیئت مجسمه و تمثال صاحب آن قبر می‌ساختند. چنانچه در این جا اولاً فرموده: «لَا تَدْعُ تَمَثَالاً إِلَّا طَمَسْتَهُ»، بعد فرمود: «وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا» و این نظر به همان مجسمه‌ها بوده که می‌ساختند و آنها را پرستیده و عبادت می‌کردند. لاجرم رسول خدا ﷺ امر کرده باشد امیرالمؤمنین را به خراب کردن آن مجسمه و تمثالها،

است، نه مساوات است. بلکه مساوات، مصدر «ساوی» است، چنانچه گویی: سَوَّیْتُ یُسَوِّی تَسْوِیَةً و ساوی، یساوی، مساوأة. و این را اطفال صرفی هم می‌دانند، چگونه بر این جماعت و علما مخفی مانده؟ و گرنه در حدیث می‌فرمود: ساوئته، و نمی‌فرمود: سوئته.

و ایضاً کلمه «مشرفاً»، قرینه صریحه است بر اراده این معنی، و الا این قید لغو بود. بلکه اگر مراد «ساوئته» بود، کلمه «مشرفاً» لغو و عبث و محلّ به مقصود بود؛ زیرا که مخصوص می‌بود امر به خراب کردن، به هر قبری که برآمده‌گی او به‌طور سنام شتر مشرف و تیز بود.

پس کسی که در لغت عرب، فرق ابنیه مصادر نداند و «تسویه» را به «مساوات»، امتیاز ندهد، چگونه به اسم دین و دیانت چنین جسارت به عالم اسلامی وارد آورد. و یا به تمویه و مغالطه توحید و شرک هتک حرمت خدا و رسول نماید؟!

بالجمله؛ واضح شد که روایت ابوالهیاج در موضوع تعدیل و تسطیح قبور است، در مقابل بدعت تسنیم، که خلافی است از عامه با امامیه معروف و مشهور، که امامیه قبرها را پهن و مسطح، و آنان قبر را مسنّم و ذوشرف نمایند. و جمعی از عامه

در اثبات حیات انبیا، و بابی در ثبوت شفاعت، و بابی در فضیلت زیارت و استحباب آن، و سفر به جهت زیارت، و این که سفر به جهت زیارت، قربت است، و بابی در استغاثات و توسلات، و هكذا...

و از آن جمله، کتاب دیگر؛ «الجمواهر المنظم فی زیارة قبر النبی المکرم»، تألیف احمد بن حجر الشافعی، که آن نیز مشتمل است بر فصولی، و ابوابی چنین، و نقل اجماع بر مشروعیت زیارت و سفر برای آن.

و استیفاء کلام در این مقام را مجالی است واسع که درخور این کتاب نیست، و به این چند کلمه استطراداً اشاره نمودیم. إن شاء الله به این زودی ها حرمین شریفین از برکت توجهات حضرت حجة الله و ولیه المتنظر (عجل الله فرجه) از لوث کثافت کفاز تطهیر، و خرابی قباب منوره ائمه بقیع و فاطمه زهرا و بقیه مشاهد شریفه را تدارکی ظاهر نماید.

اذکر پاره‌ای از شبهات در منع زوار

عتبات عالیات

و عجب تر از حرکات عجیبه این یک مشت عرب نجد و خوارج و هابیین در مغالطه و اخلال به دین مبین که چون اخبار

مساوات آنها با زمین. و این کجا مربوط به این مقام و [بِهانه] جسارت کردن در دین اسلام است؟ این بود مختصری از شبهات و خرافات این جماعت و جواب آنها.

اكتب اعظم علمای سنت و جماعت در ابطال وهابیین

ولکن علمای اعلام را در دفع شبهات ابن تیمیه که مؤسس مذهب این خوارج و مبدع اباطیل آنها است، مؤلفات بسیار است، چه رسد به جوابهایی که در رد تبعات الحاد او [و] محمد بن عبدالوهاب نوشته شده است و به قدری از طرق سنت و جماعت، از صحاح معتبره، ابواب مفصله، در فضیلت و ثواب زیارت قبور، و ثبوت شفاعت و توسلات و استشفاعات ذکر شده، و استنباط می شود که مجال آن در این مختصر نیست. حتی آن که علمای عامه، بنا بر آن چه ذکر نمود آن را بعضی از اجله اعلام معاصرین، کتاب «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام»، [نوشته] با آن که کتاب «شن الغارة علی من أنکر فضل الزیارة» که تألیف قاضی القضاة قرن هشتم [و] هو الشیخ الحافظ تقی الدین الحسن السبکی، مطبوع مصر و مرتب بر ده باب است؛ بابی

از آن جمله مثلاً گویند: چون امام محیط به سرایر و ضمایر زوار خود هست و نزد او دور و نزدیک فرق نمی‌کند، همه در نزد آن حضرت یکسان است، قلب مؤمن هم که قبة الحسین است، پس چون همه جا کربلا و همه روز عاشورا است، لاجرم حرکت سفر زیارت با صدمات وارده در راه و اذیت‌های دشمنان دین و مخالفین و سرقت و تلف اموال و اعراض و نفوس، لغو و عبث است و صرف کردن مالیه خود در این راه بی‌جا است.

دیگر آن‌که گویند: چون مقصود از زیارت، توجه قلب بود، بعد از حاصل شدن آن، همانا بوسیدن ضریح و نقره و بی‌فایده است. و از این قبیل وسوسه‌های باطل.

گوییم: همانا اینها غافل‌اند از این‌که توسل و استشفاع به توجهات قلبیه، برای قضاء حاجات و انجاح طلبات و شفاء امراض و عاهات، غیر از عنوان زیارات است.

فلسفه حضور حاج و زوار در

مشاهد مشرفه

و اما زیارت و حضور در نزد مزور مراتبی دارد، که اظهر افراد آن حضور عرفی

زیارت را منکر نتوانستند شوند، گفتند زیارت پیغمبر سنت است، ولکن به سوی آن حضرت، سفر لازم نیست. نظیر این جماعتی دیگر از ملاحده دشمنان خدا و رسول‌اند که در ظاهر منتحل به دین اسلام [اند] و در میان مردم با کمال علاقه و اتحاد [و] اخوت، یا به علاقه نسبت و رَحِمیت، مقید به حضور مجالس جماعات و محافل عبادات [اند] و از برای پیشرفت مقصد باطل خود در اضلال عامه با مردم مربوط و مخلوط و به اطوار مختلفه و بیانات متفاوته به اسم دین و دیانت و اظهار امانت و صلاح‌جویی در مشورت، مردم را به انحاء اضلال، وسوسه و از زیارت مشاهد مقدسه ائمه طاهرین منع کنند و به شبّهات و تمویهات و مغالطات با ضعفاء القلوب، سرّ باطن خود را همواره در دشمنی با خانواده رسالت، با کمال جدیت به هر وسیله اظهار نمایند. چنانچه بعضی از آنها متصدی ماموریت طرق و سرحدات عبور و مرور زوار شوند، تا مگر به بهانه تفتیش تذکره و جنایز و قاچاق، برای اذیت و اهانت و جسارت مؤمنین رسماً موفق و به مقصد خود که قطع این طریق است نایل شوند. و بعضی دیگر به ملایمت و تمویه و مغالطه القاء شبّهات کنند.

اگرچه اجل او در این مسافرت در رسد، هر آینه، برابری نمی‌کند با کمترین فواید و برکات و عطیات و عنایات الهیه که به زوار داده می‌شود، شاهدش آیه ﴿...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...﴾ [است].

اجواب از شبهات و تلبیس منع

زوار

و اما جواب از شبهه دیگر و قیاس نقره به ضرایح مقدسه آل عصمت: به قیاس باطل، مانند قیاس کردن شیطان است آتش را به خاک. و کاش قیاس می‌کرد نار خود به نور آدم.

و یا عجباً، چه مناسبت است بین دو طرف قیاس؟ آیا جلد و غلاف قرآن پوست میشی بیش نیست؟ چگونه باید بسا باشد قطعه‌ای از آن پوست، کفش پا شود و آلت تردد بیت‌الخلا گردد، و نصف دیگر از آن بوسه‌گاه مقربین و افتخار فرقی فرقدان سلاطین عالم باشد. آیا نه این امتیاز به مجاورت آورده؟ آیا نه به مجاورت محترم، محترم شده؟ آیا نه چنین است که از خواص جسد مطهر پیغمبر این بود که آن بدن در آفتاب، سایه نداشت و این یا به سبب نورانیت غالبه او بود بر نور آفتاب یا

است که حرکت و شد رحال و مسافرت و حرکت به جسد و بدن است، نه حضور عرفانی. پس این‌گونه زیارت در واقع، آمدن برای تجدید عهد ولایت ائمه طاهرین و تصدیق نبوت خاتم النبیین و توحید حضرت رب العالمین است.

دیگر آن‌که فواید اسلامی این‌گونه سفر و این حضور در نزد مزور از فلسفه فواید سفر حج و حاضر شدن همه ساله در وقت موسم در نزد سنگستان مکه معظمه، و استلام و بوسیدن (سنگ) حجرالأسود و طواف آن واضح می‌شود.

تأمل کن از اول حرکت حاج و زوار تا هنگام برگشتن آنها به بلاد و اوطان خود، و به خصوص، اجتماع آنها از مشرق و مغرب عالم در آن مشاهد متبرکه چندین هزار هزار فواید و حکم و مصالح اجتماعی، ادبی، سیاسی، دینی، و اتفاق جامعه اسلامی، و تعظیم شعائر اسلامی، و... حاصل و فهمیده می‌شود، به حدی که فلاسفه عالم در دقایق آن متحیر و مبهورت‌اند.

لاجرم خواهی دانست که پس احراز امن از ضرر در این مسافرت، خدای نخواستہ اگر به مصادفه قضا و قدر، هرگونه صدمه و ضرر به حاج و زواره وارد آید،



بدو گفتم که مشکى يا عيبرى
 که از بوى دلاویز تو مستم
 بگفتا من گلى ناچيز بودم
 وليکن مدتى با گل نشستم
 کمال همنشين در من اثر کرد
 وگر نه من همان خاکم که هستم]

ديگر آنکه در اين بوسيدن لطيفه‌اى
 است الهى، و آن کاشفيت او است از جوهره
 ولايت، و اثر التهاب شعله محبت حسيني
 است که بى اختيار هر کجا اثرى از محبوب
 بيند، بوسد و ببويد، و از آنها وصل به
 حبيب جويد: «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَحَبَّ
 آثَارَهُ»، و پيوسته چنين باشد تا گاهى که به
 آن ضريح مطهر رسد و خود را سراسيمه بر
 روى قبر افکند.

**[بيان آن که هزار و چهار صد سال قبل،
 پيغمبر از اين دو طايفه خبر داد]**

هيئات، هيئات! هزار و سيصد سال
 قبل از اين پيغمبر خاتم صلى الله عليه و آله، چنانچه خبر از
 اين اجتماع و تهاجم و تراحم زوار بر اين
 قبور مطهره داد، و نيز فرمود که: اين آثار،
 پيوسته روى به زيادتى گذارد و روز به روز
 و جيلاً و جيلاً و سنة بعد سنة، رَغَبَات
 شيعيان زياده گردد، و از تمام روى زمين و
 بلاد عالم انبوه جمعيت و آثار کثرت زائرين

به سبب نفوذ نور بود در آن بدن مثل نفوذ
 نور در زجاجه و بلور. به هر جهت، لباس
 آن حضرت که سنخيت با آن بدن انور
 نداشت. پارچه کرباس را چه مناسب بود
 که آن نيز در آفتاب سايه نداشته. البته اين
 کمال، به برکت مجاورتش از آن بدن
 تحصيل کرده و اين نورانيت با زجاجيت از
 ملازمت با آن نور آمده. مگر نه حديد
 مُحَمَّاة در مدت چند دقيقه مجاورت با
 آتش، آتش گردد و کسب ناريت کند؟ چرا
 لباس آن حضرت به مجاورت آن بدن
 نورانى کسب نوريت ننمايد؟ و چرا اين فلز
 نقره يا چوب ضريح و تخته مرقد مطهر
 حسيني يا خاک تربتش به اين مجاورت
 فايده و آثار کيميا و اکسير اعظم از او ظاهر
 نشود و شفای هر دردى و مرض و آلمى،
 نبخشد؟ حاشا ثم حاشا، کلاً، ثم کلاً. از
 حقايق بى خبر مباش. نقره باشد، يا آهن
 باشد، يا چوب، يا تخته باشد، خاک تربت
 باشد، به سبب مجاورت با محبوب،
 محبوب، و بوسيدن آن همان بوسيدن او و
 مطلوب است، از مجاورت بالوجدان و
 بالوضع است:

**گلى خوش بوى در حمام [روزي
 رسيد از دست محبوبى به دستم]**

که رسول اکرم ﷺ پس از بیان ثواب زیارت و فضل تعمیر قبور و مشاهد مشرفه و حث و ترغیب بر آن نمود، فرمود:

وَلَكِنْ حُثَّالَهُ مِنَ النَّاسِ يُعْبِرُونَ زُؤَارَ قُبُورِكُمْ كَمَا يُعْبِرُ الزَّانِيَةُ بِزِنَائِهَا، أَوْلَيْكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي، وَلَا يَرُدُّونَ حَوْضِي. ۱۶

می‌فرماید:

ولکن جماعتی از پست فطرتان مردم ظاهر شوند که ملامت کنند زوار قبور شما را، چنانچه سرزنش و ملامت کرده می‌شود زنان زناکار به سبب زناى او. هر آینه این جماعت اشرار امتان من‌اند و نمی‌رسد به آنها شفاعت من، و نمی‌آشامند از حوض من.

و این خبر، الحق منطبق است صریحاً با هر یک از این دو طایفه.

[حدیث دوم]

الثانی: حدیث شریفی است که از ذخایر علوم مخزونه آل محمد و ودایع مکنونه آثار اهل بیت رسالت است. و آن حدیث أم‌ایمن است: روایت کرد آن را رئیس‌المحدثین شیخ ابو جعفر محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید، المتوفی سنه ۳۰۶، در کامل الزیارة، به سلسله اسناد خود، از

افزوده شود، و اجتماع عزاداری و مجالس سوگواری بر آل محمد همواره در اقطار عالمیان برپا و نمونه محشر گردد، و پیوسته چنین باشد تا زمان رجعت و قیام حضرت حجت و روز خونخواهی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام. همچنین نیز از آن روز، آن حضرت خبر داد از این دو طایفه و فرقه ضالّه که این یک ظاهرأ به تخریب بقاع و هدم آثار و مشاهد مقدسه پردازد، و آن یک به وسوسه و تعبیر و تلبیس، منع زوار نماید، ﴿وَيَا بَى اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَتُوكَّرَهُ الْكَافِرُونَ﴾. و این اخبار آن حضرت، مانند قرآن از معجزات مستمره باقیه و حقیقت این دین مبین است.

و گرچه (ذکر) احادیثی که صریحاً خبر داده است از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به ظهور این دو طایفه با جدّ و جهد هر کدام در تخریب این آثار و منع و تعطیل زوار، بسیار است و این مختصر را ذکر آنها مجال نیست و لکن به ذکر چهار حدیث آن ناچارم، و بالله التوفیق و علیه الإتكال:

[حدیث اول]

الأول: حدیث شریف سابق‌الذکر به سلسله اسناد که از ابی عامر، واعظ اهل حجاز گذشت و در بقیه این حدیث است



وَيَعْرِفُونَ بِهِ وَكَأَنِّي بِكَ يَا مُحَمَّدَ بَيْنِي
وَبَيْنَ ميكائيل، وَعَلِيِّ أَمَامَنَا، وَمَعَنَا مِنْ
مَلَائِكَةِ اللَّهِ مَا لَا تُحْصَى وَنَحْنُ نَلْتَقِطُ
مِنْ ذَلِكَ الْمَيْسَمِ فِي وَجْهِهِ مِنْ بَيْنِ
الْخَلَائِقِ حَتَّى يُنْجِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ هَوْلِ
ذَلِكَ الْيَوْمِ وَشِدَائِهِ وَذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ
وَعَطَائِهِ لِمَنْ زَارَ قَبْرَكَ يَا مُحَمَّدَ، أَوْ قَبْرِ
أَخِيكَ، أَوْ قَبْرِ سِبْطَيْكَ لَا تُرِيدُ بِهِ غَيْرَ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

آن‌گاه فرمود:

وَسَيَجِدُ أَنَا سٍ مِمَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ مِنَ
اللَّهِ اللَّعْنَةُ وَالسَّخَطُ أَنْ يَعْفُوا رَسْمَ ذَلِكَ
الْقَبْرِ وَيَمْحُوا أَثَرَهُ، فَلَا يَجْعَلِ اللَّهُ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا. ١٧

می‌فرماید:

به همین نزدیکی‌ها جد و جهد و سعی و
کوشش کنند جماعتی که حکم شده است
بر آنها از جانب خدا به لعنت و غضب، بر
آن‌که بردارند صورت آن قبر را، و محو
کنند آثار او را، پس هر آینه قرار نداده
است خدای تعالی برای آنها در آن اراده،
راهی (یعنی ظفر) بر اراده خود نخواهند
یافت. یعنی اگر چهار روزی بر باطل خود
غلبه دیدند، نگذرد زمان کمی مگر آن‌که
ضرایح و قباب بهتر از اولین بنا گردد، و

امام زین العابدین به توسط عقلیه اهل بیت،
عصمت صغری، زینب کبری علیها السلام به دو
طریق که هر دو منتهی شود به رسول
اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل امین از حضرت
رب العالمین. و در این حدیث خبر می‌دهد،
آن حضرت از مهمات شهادت اهل بیت و
خصوصیات مهمه مصایب کربلا و بزرگی
این مصیبت، تا آن‌که می‌فرماید:

ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ
الْكَفَّارُ وَلَمْ يُشْرِكُوا فِي تِلْكَ الدَّمَاءِ
بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ وَلَا نَبِيَّةٍ فَيُؤَارُونَ
أَجْسَامَهُمْ وَيُقِيمُونَ رِسْمًا بِقَبْرِ
سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبَطْحَا، يَكُونُ عَلَمًا
لِأَهْلِ الْحَقِّ وَسَبَبًا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ
وَتَحْفَهُ مَلَائِكَةٌ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مِائَةَ أَلْفِ
مَلَكٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ
وَيَسُبِّحُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ وَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ
لِزُؤَارِهِ وَيَكْتُبُونَ أَسْمَاءَ مَنْ يَأْتِيهِ زَائِرًا
مِنْ أُمَّتِكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ بِذَلِكَ،
وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَعَشَائِرِهِمْ وَوُلْدَانِهِمْ
وَيُوسِّمُونَ فِي وُجُوهِهِمْ بِمَيْسَمِ نُورِ
عَرْشِ اللَّهِ:

«هَذَا زَائِرُ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَابْنِ خَيْرِ
الْأَنْبِيَاءِ». فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَطَّلَعُ فِي
وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ ذَلِكَ الْمَيْسَمِ نُورٌ
تَفْشِي مِنْهُ الْأَبْصَارَ يَدُلُّ عَلَيْهِمْ

برادرزاده! به جزع درنیاورد تو را آنچه می‌بینی از این بدنهای مطهر، به خدا قسم که این عهدی است معهود، گرفته شده به سوی جدّت و پدرت و عمّت. و به تحقیق که پروردگار گرفته است میثاق جمعی از این امت را که شناسد آنها را طایغان این زمین، و ایشان در میان اهل آسمان‌ها معروف و مشهورند. به این‌که جمع می‌کنند آنها این بدنهای متفرقه را و دفن کنند اجساد به خون آلوده را، و نصب کنند برای این محل نشانه و علامتی بر این قبر مطهر پدرت سیدالشهداء علیه السلام که کهنه نخواهد شد آثار آن، و محو نخواهد [شد] رسم آن، و همواره این ضریح و حرم و گنبد [و] علم کرور ایام و لیالی باقی و برقرار خواهد ماند. و هر آینه البته به تحقیق جد و جهد اکید نمایند امامان کفر و گروه ضلالت و گمراهان در محو آن و برداشتن اثر این قبور. پس زیاد نمی‌شود این آثار مگر آن‌که پیوسته ظاهر گردد و امر این قبور همواره بالاگیرد.

و واضح است که این حدیث چنانچه به کمال ظهور، صریح است انطباق آن با مروائین و عباسیین. و حرکات و افعال آنها و علو امر مشاهد مقدّسه در هر عصر و دهر، همچنین است شدت انطباق آن، با حرکت فرقه و هابیین. هم نسبت به حرکات

بالاگیرد، چنانچه از زمان عباسیین و فتنه متوکّل تاکنون، و از زمان اولین فتنه محمد بن عبدالوهاب، و خرابی قباب و هکذا تا روز ظهور قائم آل محمد (عجل الله فرجه).

و بالجمله، لاجرم علیامکرمة، چون برای یادآوری امام این حدیث [را] در کنار قتلگاه، برای برادرزاده، علی بن حسین علیه السلام می‌خواند، در اول چون شدت جزع آن حضرت دید:

فَقَالَتْ: لَا يَجْزِعَنَّكَ مَا تَرَى، فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ. وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أَنَاسٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعِنَهُ هَذِهِ الْأَرْضُ وَهُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذَا الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُؤَارُونَهَا وَهَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضَرَّجَةَ وَيَنْصُبُونَ لِهَذَا الطِّفِّ عَلِمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ علیه السلام، لَا يَدْرِسُ أَثَرُهُ وَلَا يَعْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ. وَلَيَجْتَهِدَنَّ أُمَّةُ الْكُفْرِ وَأَشْيَاعُ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوِهِ وَتَطْمِيسِهِ، فَلَا يَزْدَادُ أَثَرَهُ إِلَّا ظُهُورًا وَأَمْرُهُ إِلَّا عُلُوًّا. ۱۸.

می‌فرماید: محصلش آن‌که:

«يا أهل البصرة؛ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى قَرَبَتِكُمْ وَقَدْ طَبَقَهَا الْمَاءُ حَتَّى مَا يَبْقَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفُ الْمَسْجِدِ، كَأَنَّهُ جَوْجُ طَيْرٍ فِي لَجَّةِ بَحْرٍ فَقَامَ إِلَيْهِ أَخْفَافُ بَنِي قَيْسٍ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَتَى تَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ يَا بَحْرُ؛ إِنَّكَ لَنْ تُدْرِكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ وَإِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ لَقُرُونًا وَلَكِنْ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ عَنْكُمْ لِكَيْ يَبْلُغُوا إِخْوَانَكُمْ إِذَا رَأَوْا الْبَصْرَةَ قَدْ تَحَوَّلَتْ أَحْصَاهَا ٢٠ دُورًا وَأَجَامُهَا قُصُورًا، فَالْهَرَبُ، الْهَرَبُ، فَإِنَّهُ لَا بَصْرَةَ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ - ثُمَّ التفت عن يمينه فقال: - كم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْأُبُلَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ الْمُنْدَرُ بْنُ جَارُودٍ: فِذَاكَ أَبِي وَأُمِّي، أُرْبَعَةٌ فَرَسِخٍ. فَقَالَ: صَدَقْتَ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَأَكْرَمَهُ بِالنَّبُوءَةِ وَخَصَّصَهُ بِالرِّسَالَةِ وَعَجَّلَ بِرُوحِهِ إِلَى الْجَنَّةِ، لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْهُ كَمَا تَسْمَعُونَ مِنِّي، أَنْ قَالَ لِي؛ يَا عَلِيُّ، إِنَّ بَيْنَ الَّتِي تُسَمَّى الْبَصْرَةَ وَالَّتِي تُسَمَّى الْأُبُلَّةَ أَرْبَعَةٌ فَرَسِخٍ، وَسَتَكُونُ الَّتِي تُسَمَّى الْأُبُلَّةَ مَوْضِعُ أَصْحَابِ الْعُشُورِ، يُقْتَلُ فِي ذَلِكَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، شَهِيدُهُمْ يَوْمَئِذٍ بِمَنْزِلَةِ شُهَدَاءِ بَدْرٍ. فَقَالَ لَهُ الْمُنْدَرُ؛ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ يَقْتُلُهُمْ فِذَاكَ أَبِي وَأُمِّي؟ قَالَ: يَقْتُلُهُمْ إِخْوَانٌ - وَفِي

اولیة سنه ١٢١٧، و هم نسبت به جرئت و جسارت امروزه. چنانچه منطبق است نیز با وسوسه و اضلال این فرقه دیگر. قال الله تعالی ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^{١٩}

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پُف کند ریشش بسوزد

و اما درباره خصوص این فرقه خوارج و هابیین و اخوان، و ظهور آنها در آخر الزمان، حدیث معتبر نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، با تصریح به این لقب. پس این است ذکر آنها در این خطبه شریفه:

[حدیث سوم]

سیم خطبه ای است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بعد از فراغ از حرب جَمَل، در بصره خواند، و خبر داد از فتن و ملاحم.

روایت کرد آن را شیخ جلیل نبیل کمال الدین میثم البحرانی در شرح نهج البلاغه، و علامه مجلسی در سماء و العالم و فتن [و] محن، از مجلدات بحار الأنوار، که از جمله آن خطبه است آن که فرمود:

و حقاً؛ اشاره به همین فتنه محمد بن عبدالوهاب و ظهور این بدعت و جسارت و جرأت و هتک حرمت‌الله است، از خراب کردن بقاع متبرکه و مشاهد مقدسه.

[تصریح حضرت خاتم‌الصلوة ﷺ به فتنه نجدیین]

و بلاد نجد، مذموم است در احادیث نبویّه ﷺ بسیار، از طرق عامه، چنانچه مؤید این حدیث است، حدیثی را که روایت کرد آن را در سماء و العالم از کتاب شرح السنّة، به اسناد خود از عقبه بن عمر:

قال أشارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ، فقال: الإيمان يمان هاهنا، إلا أن القسوة وغلظ القلوب في الغدادين عند أصول أذنان الإبل حيث يطع قرن الشيطان في ربيعة ومضر. ٢٢
وفيه بإسناده عنه ﷺ عن ابن عمر، أنه قال: رأيت رسول الله ﷺ يمشي إلى المشرق ويقول إن الفتنه هاهنا من حيث يطع قرن الشيطان.

[بیان حدیث شریف و توضیح عبارات آن]

بیان:

«فد» صدای بلندی است که در قفای

نسخه الفتن من البحار: اخوان الجن، وهم جيل كأنهم الشياطين، سود ألوانهم، منتنة أرواحهم، شديد كلبهم، قليل سلبهم، طوبى لمن قتلوه،

و در نسخه فتن بحار:

طوبى لمن قتلهم، وطوبى لمن قتلوه، ينفرو لجهادهم في ذلك الزمان قوم هم أدلة عند المتكبرين من أهل ذلك الزمان، مَجْهُوُونَ فِي الْأَرْضِ، مَعْرُوفُونَ فِي السَّمَاءِ، تَبكى السَّمَاءِ عَلَيْهِمْ وَسُكَّانُهَا، وَالْأَرْضُ وَسُكَّانُهَا، ثُمَّ أَهْمِلَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ... تا آخر خطبه. ٢١

[حدیث چهارم]

چهارم: حدیثی است که روایت کرد آن را شیخنا و سیدنا حجة الاسلام السيد حسن صدرالدين الكاظمي العاملي، از شيخ الاسلام احمد بن زيني دحلان، در كتاب خلاصة الكلام از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«سَتَظْهَرُ مِنْ نَجْدِ شَيْطَانٌ تَتَزَلَّلُ جَزِيرَةُ الْعَرَبِ مِنْ قَتْنَتِهِ».

یعنی زود است که آشکار شود از بلاد نجد، شیطانی که به لرزه آید تمام جزیره العرب از فتنه او.

روایت کرد آن را از ثقة الاسلام در
روضه کافی. ٢٤

مؤید آن که از فتنه و بدعت و ضلالت
رئیس نجدیین، محمد بن عبدالوهاب
خارجی است که مکروه می دانست
صلوات بر پیغمبر را و از شنیدن آن متأذی
می شد و نهی و منع می کرد اتباع خود را از
صلوات بر مناره ها و مأذنه ها در شبهای
جمعه، و هرگاه می شنید صدای کسی را که
به صلوات بلند بود، فوراً او را عقوبت
می نمود. چنانچه مؤذن صالحی را به
عقوبت صلوات بر پیغمبر کشت! و عذرش
این بود که این منع و عقوبت برای حفظ
توحید است.

همانا عذر بدتر از گناه این است که
عذرش طعنه بر فعلش زند و خیر از سریره
و کفرش دهد.

والحق عذر این خبیث بدتر است به
مراتب از عذر عبدالله بن زبیر که او نیز در
ایام خلافت خود قطع کرد صلوات بر
حضرت رسالت را از جمعه و جماعت و
قدغن کرد.

شارح، ابن ابی الحدید معتزلی، در
ترجمه او ذکر کرده، قال:

قطع عبدالله بن الزبیر فی الخطبة ذکر
رسول الله ﷺ جُمعاً كثيرةً فاستعظم

شتران نمایند که او را عرب خدی گویند و
فدادان، جمالان و شتردارانند، و این کنایه
از مردمان نجدیین است. مضمون محصل
حدیث آن که: ایمان در طرف یمن است
ولکن قساوت و غلظت و سخت قلب در
فدادین، یعنی خوانندگان قفای شتران، و
جماعتی که جایگاه آنها همواره بیخ دم
شتران است، کنایه از شترداران، از طرف
طلوع شاخ شیطان در دو طایفه ربیعه و
مضر، که کنایه است از بلاد نجد که در
شرقی مدینه واقع است.

و مؤید این حدیث است، نیز حدیث
عینیه بن حصین از رسول خدا، در روز
عرض خیل، یعنی روزی که اسبها را از
حضور آن حضرت می گذرانیدند. و در آن
حدیث است که چون عینیه مدح نجدیان
کرد، آن حضرت در غضب شد و فرمود:
دروغ گفتی! تا آن که فرمود:

الجفاء والقسوة فی الفدادین اصحاب
الویر ربیعة ومضر من حیث یطلع
قرن الشمس - تا این که فرمود: -
لئن لَّه الملوک الأربعة: ٢٣ جمداً،
وَمِخْوَساً، وَمِشْرَحاً، وَأَبْضَعَةً، وَأَخْتَهُم
العمرّة.

تا آخر حدیث که در سماء والعالم

الناس ذلك. فقال أنى لا أرغب عن ذكره ولكن له أهيل سوء.

تا آن‌که گوید: ولم يذكر رسول الله في خطبته لا يوم الجمعة ولا غيرها.

ترک کرد ذکر صلوات را مطلقاً، نه در جمعه و نه در غیر آن، ذکر ننمود.

و چون خواص عبدالله، آن را برای او شوم دانسته و بر عاقبتش بر او ترسیده و ملامتش کردند، جواب داد [و] گفت:

«ما أتوك ذلك علابية إلا وأنا أقولها سراً وأكثر منه»

می‌گوید:

من ترک نکردم صلوات را در آشکارا، مگر آن‌که آن را می‌گویم در پنهانی، و لکن به جهت کرامت من از ذکر آل آن حضرت ترک می‌کنم صلوات را.

«والله لقد هممت أن أخطر لهم حظيرة، ثم أضرمتها عليهم ناراً، فإني لا أقتل منهم إلا أئماً كفاراً سحاراً... تا آخر کلمات کفر و زندقه‌اش.^{۲۵}

در بیان این‌که فتنه محمد بن عبدالوهاب از فتنه ابن‌زبیر بدتر است]

و اما محمد بن عبدالوهاب خارجی

در مسجد دَرَعِيَه^{۲۶} که بلد مرکز و عاصمه نجدین و اتباع اوست از وهابین، در هر خطبه‌اش صریح می‌گفت:

«مَنْ تَوَسَّلَ بِالنَّبِيِّ فَقَدْ كَفَرَ».

هر کس متوسل شود به پیغمبر اکرم، تحقیقاً کافر است.

اگرچه «الکفر ملة واحدة، والقوم أبناء القوم» و لکن جسارت ابن‌زبیر و عذرش اگر نسبت به آل پیغمبر بود، ولی این کافر را کراهت از نام شریف محمد است. و حال آن‌که گذشت از تفاسیر عامه، حدیث شریف در باب این‌که حضرت آدم صفی، و هر یک از انبیا به سبب توسل به [این] اسم مقدس نجات یافتند. و نیز اجماع اهل قبله بر توسل و صلوات بر آن حضرت [است].

خدای تعالی لعنت کند منکرین ضرورت دین و آیات قرآن مبین را. این است [که] خدای تعالی، خود صلوات بر آن حضرت فرستاد و امر به صلوات و تسلیم و ترحم بر آن حضرت و آل او فرمود، چنانچه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^{۲۷}.



این مختصر را بیش از این مجال این و خرافات این جماعت در رساله عربیه ۲۸
مقال نیست. بسط کلام در جواب هذیانات گردید.

والحمد لله أولاً و آخراً.

حرّره الراجي محمدعلى الحائري سنة ١٣٤٥.

پانوشتها:

- ۱- مریم: ۸۹ و ۹۰
- ۲- شفاء السقام، الباب الرابع.
- ۳- اسراء: ۸۲
- ۴- حج: ۳۲
- ۵- حج: ۳۶
- ۶- الغدير، ج ۶، ص ۱۷۷، منابع گوناگون این ماجرا در الغدير ذکر شده است.
- ۷- حج: ۳۰
- ۸- معانی الأخبار، ص ۱۱۸؛ الخصال، ص ۱۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۵، ح ۱
- ۹- آل عمران: ۹۶
- ۱۰- بقره: ۱۲۵
- ۱۱- كهف: ۲۱
- ۱۲- الكشاف، ج ۲، ص ۷۱۱-۷۱۲
- ۱۳- الكشاف، ج ۴، ص ۲۲۰-۲۲۱، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۳
- ۱۴- صحيح مسلم، ج ۳، ص ۶۱
- ۱۵- نجم: آیه ۵۴
- ۱۶- تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۲، ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵
- ۱۷- كامل الزيارات، ص ۲۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۹
- ۱۸- نك: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۵۷
- ۱۹- توبه: ۳۲
- ۲۰- اخصاص كوخ عرب و خانه‌هایی از قصب و نى است (مؤلف).
- ۲۱- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۴-۲۲۸، كتاب السماء والعالم، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ميثم.
- ۲۲- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۳۱-۲۳۴، كتاب السماء والعالم، علامه مجلسي رحمته الله توضیحات نافعى ذیل

حدیث بیان کرده است؛ نیز نک: صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۹۴-۱۵۹۵، ح ۴۱۲۶-۴۱۲۹. در این منبع «قرنا الشیطان» آمده است.

۲۳- هُوَ لِأَيِّ الْمُلُوكِ الْأَزْبَعِ هُمُ الَّذِينَ اسْتَلَمُوا مَعَ الْأَسْعَثِ وَازْتَدُوا فَضْلُوا فَقَالَ نَائِحْتَهُمْ: يَا عَيْنُ أَبْكِي لِلْمُلُوكِ الْأَرْبَعَةِ... (مؤلف).

۲۴- الکافی، ج ۸، ص ۷۰-۷۱؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۸۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۴۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۴؛ وانظر القاموس، ص ۶۹۹، «خوس».

۲۵- شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، باب ۴۶۱، ص ۱۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۸

۲۶- «الدُّرْعِيَّةُ: مَدِينَةٌ فِي أَرْضِي الْعَارِضِ فِي نَجْدِ (السُّعُودِيَّةِ) شَهِيرَةٌ بِخَيْلِهَا...».

۲۷- احزاب: ۵۶

۲۸- مراد رساله الوهابيون والبيوت المرفوعة است که در چاپ اول آن موسوم است به المشاهد المشرفة والوهابيون، و در چاپ جدید، محققان آن را «الوهابيون والبيوت المرفوعة» نامیده‌اند.